
﴿إِنَّ الصَّعَاءَ وَالْمُرُوءَ مِنَ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾ (۱۵۸).



همانا که صفا و مروه از شعائر و نشانه های خداست پس کسی که قصد و آهنگ خانه کند یا عمره به جا آورد [به زیارت خانه رود] باکی و مانع و گناهی بر او نیست که میان آن دو طواف کند [رفت و برگشت کند] و هر کس از روی میل و خواست دل، نیکی را فرمان برد پس همانا خداوند سپاسگذار است و دانا.

لغت

«صفا و مروه» نام دو کوهی است در بخش شرقی مسجد الحرام، که فاصله میان آن دو حدود ۴۰۰ متر است و زائران خانه خدا در مناسک حج و عمره هفت نوبت باید این فاصله را در رفت و برگشت طی کنند.

«صفا» در لغت به معنی: سنگ صاف و لغزان.

«مروه»: سنگ کوچک سخت و زبر است و در آیه این دو کوه با الف و لام تعریف ممتاز و مشخص شده.

«شعائر»، جمع شعیره: نشانه و علامت

«حج»: قصد و آهنگ مکرر و در اصطلاح شرع مناسک و اعمالی است که حاجیان و زائران خانه خدا در موسم خود انجام می دهند.

«اعتمار»: دیدار و زیارت یکدیگر است و اصل آن از ماده عمارت به معنی آبادی و آبادانی است چنان که دیدار و زیارت افراد نیز، عامل و وسیله ایست برای عمران و آبادانی [در] همه جا، ولی در شریعت اسلام: عبارت از اعمال ویژه ایست که موقع زیارت خانه خدا - چه در عمره تمتع و یا عمره مفرده و استحبابی، انجام می گیرد.

«جناح»: کژی و کاستی، برگشت و انحراف از حق و عدالت و به همین لحاظ در مورد گناه نیز بکار رفته، «لا جناح» یعنی: باک و گناهی نیست که خود مَفْهِم اذن و



اجازه در عمل و پذیرش آنست .

«**يَطْوَفُ**» در اصل «يَتَطَوَّفُ» بوده که تاء مبدل به طاء و در هم ادغام شده و از ماده طواف به معنی : دور زدن که عبارت است از حرکت کردن [از] نقطه ای و باز به همان نقطه رسیدن و از مصادیق روشن آن دور چیزی گردیدن است .

«**تَطَوُّعٌ**» : اصل آن از ماده «طوع» یعنی : انقیاد و فرمانبری و پذیرش دستور و به کار بستن آن از روی میل و خواست دل .

[صدور حکمی از احکام تشریحی حج]

پس از فرمان به صبر در تمام امور- چه تکوین و چه تشریح ، اینک یکی از احکام تشریحی که آن سعی میان صفا و مروه است که از وظایف و مناسک عمره و حج خانه خدا است و اجرای آن برای عموم بویژه افرادی که نوعاً کم طاقت و خوش گذران یا کم و بیش احساس شخصیت و امتیاز در میان اجتماع دارند، تا اندازه ای مشکل و سخت و مستلزم بردباری و شکیبائی می باشد صادر می شود .

این دو کوه که مجاور خانه خدا است ، همان جائی است که ابراهیم خلیل همسر خود هاجر را با فرزندش اسماعیل تک و تنها در محیطی خشک و گرم به فرمان الهی رها کرد و به خدایشان سپرد و دست به دعا برداشت که :

﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْتَدًا مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ﴾ (ابراهیم (۱۴): ۳۷) .
پروردگارا همانا من خانواده خود به سرزمینی خشک و بی کشت نزد خانه محرم تو برای به پا داشتن نماز مسکن دادم ، بار خدایا تو دلهایی از مردمان را به سویشان بکشان [مهربان ساز] و آنها را از میوه ها و بهره ها روزی گردان ، باشد که سپاس گزار شوند .

[در بیان پیدایش زمزم]

خوب توجه شود يك زن و يك كودك در سرزمینی خشك و بی آب و گیاه ، بی کس و تنها ، آن هم برای پیا داشتن نماز در کنار خانه خدا .



به، که چه نیکو بانوئی! و چه فرزندی! چقدر تسلیم! و چقدر بزرگوار! که به فرمان شوهر بدون هیچ اعتراض و چون و چرا، برای بپا داشتن نماز و احیاء کلمه توحید خود را در وادی تاریک و خاموش و فقط سکوت و دیگر هیچ مقیم و ساکن می سازد و در برابر همه ناگواری ها و سختی ها تسلیم رضای خدا است و منقاد شوهر و از همه چیز می گذرد. نه از تنهائی می هراسد نه از فقر و گرسنگی، نه از بی آبی و تشنگی و نه از حوادث و پیش آمدها، چه نیکو صبری! و چه موهبت شکیبائی! شوهر هر دو را رها کرده می رود و به خدایشان می سپارد، که فرمان خدا است و توکل بر او و تسلیم حقّ و راضی به قضاء. پس از اندی تشنگی بر طفل غلبه می کند، ولی نه آبی هست و نه آبادی، کوه داغ است و زمین سوزان، ره به کجا می توان برد؟ آیا مأیوس می شود؟ نه، خود می بازد؟ نه، به گوشه ای می نشیند و دامن غم در بغل می گیرد؟ نه، پس چه می کند؟ بردباری و تلاش، شکیبائی و کوشش، مگر نبود که خدایش فرمان به صبر داد، مگر نه این بود که در برابر حوادث باید صبور بود و فرمانبر و وظیفه دان و وظیفه شناس، پس چه کند؟ باید به دنبال آب حرکت کرد و تکیه و توکل بر خدا داشت و تلاش لازم نمود و در عین حال چشم امید به او دوخت. روی کوه صفا می رود، پرتو آفتاب در صحنه زمین و پاره سنگ های کوه سرابی در بخش مقابل می سازد، او به جستجوی آب به کوه روبرو [مروه] می شتابد - در راه گاهی هروله کنان و گاه بر اثر خستگی آرام راه می رود، ولی آب جز سرابی نبود، انعکاس نور خورشید در بخش صفا سرابی چون سراب مروه نمودار می کند، بر می گردد باز هم از آب خبری نیست. هفت بار این حرکت با زبانی خشک و دلی سوزان تجدید می شود. اینک بانوئی است خسته، درمانده، تلاش خود کرده و در هر دفعه به رفت و آمد دید خود را به کودک تشنه از دور می دوزد و با تکان دست و دلی پریشان و سوزناک، با زبانی عاطفه خیز، او را از دور ندا می دهد تا صدای مادر بشنود و نهراسد و باز چشم ها به جوانب در جستجوی آب است آیا خدایش نمی نگرد؟ چرا، بنده خسته و ناتوان خویش نمی بیند؟ چرا، کوشش و تلاش خود کرده و اینک در کناری کوفته ره به جایی نبرده نمی داند؟ چرا، به طفل ضعیف که عطش در هوای گرم او را در شرف از پا در آوردن است آگه نیست؟ چرا، مگر ابراهیم که خود او را خلیل لقب داد خانواده اش به او



نسپرد؟ و به فرمان او آنها را در این مکان ساکن نساخت؟ چرا، مگر برای احیاء دین و نماز این کار را نکرد؟ چرا، پس لطف حق کجاست و بنده نوازش کجا! ناگهان هاجرا از دور کوفته و در مانده - که قطع امید از همه جا کرده و تنها چشم به یاری و گشایش حق دوخته آبی را به حال فوران از زیر پای کودک که از شدت عطش و فراغ مادر به زمین می کوبید، می نگرد که از زمین می جوشد، خود را به عجله رساند و کودک را از میان برداشت و به زبان آورد زمزم، به فرمان الهی از شدت فوران آب بکاهد و چشمه ای ایجاد شد که هم اکنون پا برجاست و کم، کم مرغان هوا و آهوان صحرا از اطراف بیامدند و گیاهی چند بروئید، دشت بانان و چادر نشینان دور را آگهی از چنین چشمه ای حاصل گشت، رمه های خود برای آب و چرا به سرزمین مکه گسیل نمودند و گروهی به ساختن خانه و کاشانه پرداختند.

همان گونه که ابراهیم خلیل از خدایش خواست، اینک پس از سالیانی دراز مرکز تجمع مسلمین و قبله یکتا پرستان و خانه نماز گزاران و محور پرچم توحید در سراسر گیتی است. و امید آن که روزی فرارسد که به دست امام وقت، معنویت و حقیقت جامع و کامل آن در صحنه گیتی برای همه گان ظاهر و پیاده گردد.

باری فرمود:

﴿إِنَّ الصِّفَا وَالْمَرُوءَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾ (۱۵۸).

همانا که صفا و مروه از نشانه های خدا است.

[در بیان زنده نگه داشتن حقایق تاریخی]

و فرمان حرکت و سعی میان آن دو هنگام برگزاری مراسم حج و عمره خاطره ای است از دیر زمان، که واقعیات و حقایق تاریخی را زنده می کند و درس و پندی است آموزنده از يك بانو، در ایمان و اخلاق و شکیبائی و تلاش و تسلیم و رضا و بیم و رجاء و توکل و یقین و انقطاع از هر چه و هر کس و از غیر خدا به خدا و آرامش و سکون و اطمینان به رحمت حق، که تنها او است که وسایل جور کند و امکانات در هر مرتبه و مقام گرد آورد و نیاز بندگان در هر جا و هر وقت داند و بر وفق صلاح و



حکمت به بخشد و روزی دهد، و در تنگناها و فشار و حالت درماندگی و اضطرار به داد بنده رسد و نیاز و حاجت او بر بیاورد و در هر مسیر و طی هر صحنه پر پیچ و خم ضمن آزمون - که خود سبب و وسیله ایست به سوی کمال، آدمی را درک و فهم و دانش و ایمان به درجات بیفزاید و بندگی و قربش بسوی حق اوج و فزونی گیرد.

﴿فمن حجّ البيت أو اعتمر﴾ .

پس آن که قصد و آهنگ خانه کرد و به انجام مناسک حج پرداخت یا آن که عمره به جا آورد [و زیارت خانه خدا کرد و در آبادی و عمران معنوی خانه بکوشید]:

﴿فلا جناح عليه أن يطوّف بهما﴾ .

پس براو باکی و گناهی نیست که در میان آن دوکوه دورزند.

[«لا جناح» دلالت بر وجوب آور دارد]

یعنی: سعی به جا آورد و به دستور عمل کند. در عبارت گرچه جمله، به صورت ﴿لا جناح﴾ که عدم انحراف از حق و گناه است بیان شده؛ ولی از مجموع کلام فرض و وجوب آن پیدا است؛ زیرا در آغاز مقید ساخت که صفا و مروه از نشانه های دین خدا است نه کیش انبازگران بت پرست که برخی از مسلمین را گمان و ظنّ این بود، تا استیحا ش و امتناعی از انجام آن نورزند، ضمناً چه بسا این گونه بیان مسبوق به امری خاص و موضوعی ویژه باشد، چنان که در عرف هر زبان این قبیل بیان و اصطلاحات برای اتیان امری از امور - که صورت فرض و وجوب دارد، ساری و جاری است.

مثلاً: هنگامی بازرگانی، کارشناسی به مستخدم و کارگر مؤسسه ای فرمان می دهد، که برای خرید فلان کالا در فلای روز از فلان مسیر به فلان شهر عازم شو، که او را در این خرید و عظیمت به شهری از مسیری ویژه در روزی معین هدفی است؛ بلکه هدف ها است، مأمور طبق فرمان تصمیم می گیرد، ولی متوجه می شود که مثلاً روزی را که رئیس مربوطه تعیین کرده مواجه است با انجام برنامه ای خاص در محل کار و خدمت و ضمناً مسیر معینه نیز راهی است دراز با هزینه بیشتر و اتلاف وقتی زیادتر و خرید کالای مورد نظر نیز نامرغوب و از میزان متعارف گرانتر، لذا اشکالاتی را که در اندیشه خود



متوجّه است صادقانه و با نیّی پاک به رئیس شرکت اعلام می‌دارد، ولی کارشناس و مدیر تجارت خانه که به همه جوانب آگاه و او را غرض و مقاصدی در این دستور است در پاسخ مأمور می‌گوید:

بر تو باک و گناهی نیست که در همان روز و از همان مسیر عازم شده و کالای مربوطه را خریداری کنی. پیدا است بیان این جمله نه به این معنا است که جواز خرید را گویا و رسا باشد، بلکه تأکید بیشتری است در امر خرید و عزیمت به سوی مقصد. بنابراین گرچه جمله اخیر در آیه مورد بحث به ظاهر جواز را حاکی است؛ ولی در واقع و حقیقت ملاک همان تشریح و برداشت ابتدا است که در آغاز کلام فرمود: «صفا و مروه از شعائر و نشانه‌های خدا است و روشن است که نشانه‌های خدائی در معنی عام و به صورت عموم همان متن دین و تشریح احکام و دستورات الهی است.

چنان که سنّت نبی اکرم و دستور پیشوایان دین درباره این حکم فرض و وجوب سعی است نه جواز و استحباب، به ویژه که روایتی در مورد نزول این آیه نیز صادر است در تفسیر علی بن ابراهیم قمی است: قریش بت هائی را در کوه صفا و مروه نهاده بودند و هنگام سعی میان دو کوه آنها را لمس و مسح می‌کردند، چون جنگ حدیبیه پیش آمد و رسول اکرم را از ورود به بیت الحرام مانع شدند ضمن صلح قرار بر این شد که سال بعد مشرکین خانه را سه شبانه روز خالی کنند تا حضرتش عمره به جا آورد و سپس از مسجد الحرام خارج شود.

لذا در سال هفتم هجرت حضرت وارد مکه شد و به قریش دستور داد که بتان را از

۱. فإن قریشا كانت وضعت أصنامهم بين الصفا و المروة و كانوا يتمسحون بها إذا سعوا فلما كان من أمر رسول الله ﷺ ما كان في غزاة الحديبية و صلته عن البيت و شرطوا له أن يخلوا له البيت في عام قابل حتى يقضي عمرته ثلاثة أيام ثم يخرج عنها؛ فلما كان عمرة القضاء في سنة سبع من الهجرة دخل مكة و قال لقریش إرفعوا أصنامكم من بين الصفا و المروة حتى أسعى، فرفعوها فسعى رسول الله ﷺ بين الصفا و المروة و قد رفعت الأصنام، و بقي رجل من المسلمين من أصحاب رسول الله ﷺ لم يطف فلما فرغ رسول الله ﷺ من الطواف ردت قریش الأصنام بين الصفا و المروة فجاء الرجل الذي لم يسع إلى رسول الله ﷺ فقال قد ردت قریش الأصنام بين الصفا و المروة و لم أسع فأنزل الله عز و جل: ﴿إِنَّ الصَّفاَ وَ المَرْوَةَ مِنَ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾ و الأصنام فيهما و قوله ﴿أولئك يلعنهم الله و يلعنهم اللّاعنون﴾ قال كل من قد لعنه الله من الجن و الإنس يلعنهم. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۴، ح ۱۴.



میان کوه صفا و مروه بردارید تا سعی به جا آورم، مشرکین همه را برداشتند و پیامبر خدا و سایر صحابه سعی به جا آوردند، تنها مردی از مسلمانان باقی مانده بود که هنوز طواف سعی نکرده بود و قریش بت‌ها را به جای خود نصب کرده بودند، آن شخص به خدمت رسول اکرم رسیده عرضه داشت که قریش بت‌ها را در صفا و مروه برگشت داده اند و من هنوز سعی به جا نیاورده‌ام، در این هنگام فرمان خدا نازل گشت که: همانا صفا و مروه از شعائر و نشانه‌های خدا است پس هر کس حج کند یا عمره به جا آورد گناه و باکی بر او نیست که میان آن دو کوه به طواف برخیزد و دور زند، در حالی که اصنام و بتان را نصب کرده بودند.

بنابراین اصل سعی بین صفا و مروه، امری است تشریعی و واجب. و نکته ﴿فلا جناح﴾ موردی ویژه و خاص.

[در بیان زمان نزول سوره بقره]

از طرفی باید دانست گرچه نزول سوره بقره در اوان هجرت و صلح حدیبیه در سال هفتم است؛ ولی نباید مشکلی از نظر پذیرش و شأن نزول پیش آید، زیرا چنان که گذشت تدوین و تنظیم سوره قرآنی حاضر همان گونه که بر حسب زمان نزول آنها نیست و امری است واضح و متفق علیه عامه و خاصه جای برخی از آیات نیز در سوره قرآنی بر حسب زمان نزول مقدم است یا مؤخر، چنان که اهل سنت را نیز، در تفاسیر همین نظر گویا است. و گاه مشخص می‌کنند که مثلاً فلان سوره همه اش مدنی است جز دو آیه و یا به عکس، لذا در این باره نیز اشکالی مترتب نیست.

﴿ومن تطوع خيراً فإن الله شاکر عليم﴾ (۱۵۸).

و آن کس که از روی میل و خواست دل نیکی به جا آورد پس همانا که خداوند شاکر و دانا است. از کار نیکوی بنده اش تقدیر می‌کند، سپاس می‌گوید، پاداش نیک می‌دهد، مزد عظیم می‌بخشد، به نام و بزرگی و عظمت او را یاد می‌کند، که این همه سپاس و شکرگذاری حق از بنده پاک و نیکو نهاد است با این که همه نعمت‌ها از او است و اتیان هرکار خیری به توفیق او است باز خدای رؤف در مقام سپاس از بنده نیکوکار و فرمانبر و

مطیع است که این صفت خود عظمت و رافت کردگاری را حاکی است و نیز سرمشقی به بندگان است که در برابر خدمت مادی و معنوی و اعطاء کمک و معاونت همگنان حق شناس باشند و سپاس گذار، که :

آن که سپاس مخلوق نگفت، سپاس خالق به جا نآورد.^۱

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾ (١٥٩).

تحقیقاً کسانی که پنهان می دارند آنچه را که فرو فرستادیم از نشانه [های] روشن و رهنمونی، پس از آن که آن را آشکار ساختیم در کتاب برای مردم، این گروه لعنت می کند خدای ایشان را و نیز آنان را به لعنت گیرند لعنت گران.

﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنَّا فَاُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ (١٦٠).

مگر آنها که بازگشتند و شایسته شدند و آشکار نمودند [آنچه را که پنهان می کردند] پس من نیز، بر این گروه بازگردم و مَن بسیار توبه پذیر مهربان.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾ (١٦١)

همانا که نگریدند و به حال کفر به مردند این گروه، بر ایشانست لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگی.

﴿خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَخَفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يَنْظُرُونَ﴾ (١٦٢).

جاودانه اند در آن لعنت، سبک نشود عذاب از آنان، [و نه ایشان را بنگرند به نیکی] او نه مهلت دهند [از عذاب و شکنجه].

۱. من لم يشكر المخلوق لم يشكر الخالق - الإمام زين العابدين عليه السلام: يقول الله تبارك وتعالى لعبد من عبده يوم القيامة: أشكرت فلانا؟ فيقول: بل شكرتك يا رب، فيقول: لم تشكرني إذ لم تشكره. - الإمام الرضا عليه السلام: من لم يشكر المنعم من المخلوقين لم يشكر الله عز وجل. - عنه عليه السلام: إن الله عز وجل أمر ... بالشكر له ولوالديه، فمن لم يشكر والديه لم يشكر الله. ميزان الحكمة ج ٢، ص ١٤٩٣؛ الكافي ج ٢، ص ٩٩ ح ٣٠؛ عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج ٢، باب ٣١، ص ٢٤، ح ٢؛ الخصال ١، ص ١٥٦، ح ١٩٦.